

# چند اتفاق ساده-۴: همچنان اندر خم بن بست "هدف"

یادداشت های روزانه سی و دومین جشنواره فیلم فجر / ۴

چاپ شده در : . روزنامه اعتماد

زمان انتشار : بهمن ماه ۱۳۹۲

مثل هر سال، این ستون قصد و ادعا ندارد که به فیلم های جشنواره بپردازد. هر نوع تحلیل و اظهارنظر درباره تک تک فیلم ها می ماند برای نوشته های تفصیلی تر و سرصبرتر بعد از جشنواره و برای مجله های سینمایی که جای این مباحث است. اما امروز می خواهیم به یکی از گرایش هایی اشاره کنیم که در بسیاری فیلم ها به چشم می خورد و معتقدم فراتر از این دوره و این جشنواره، به طور کلی از مسائل سینمای این سال های ماست و بر اثر تلقی های غلطی نسبت به چند تعبیر تئوریک و جلوه های امروزی آن در سینمای دنیا، همچون بختکی بر سر سینمای ما افتاده: معضلی به نام «پایان معلق» در درام هایی که ساختار و محور شکل گیری شان، نیاز به پایان بندی مشخص دارد.

این که بسیاری فیلمسازان ایرانی تصور می کنند پایان معلق بر اساس نوعی سلیقه شخصی یا هنری، قابل انتخاب است و می توان به قصد مدرن شدن و مدرن به نظر رسیدن، هر فیلمی با هر داستان و درامی را به پایان معلق ختم کرد و شخصیت ها و موقعیت نهایی را ناروشن گذاشت، از آن عارضه هایی است که به تندی دارد به عادت بدل می شود و اتفاقاً برخلاف برخی موارد دیگر مانند به کارگیری دوربین روی دست یا گره افکنی های متعدد بدون گره گشایی درست و سنجیده که قطعاً با تأثیر مستقیم یا غیرمستقیم فیلم های اخیر اصغر فرهادی به بسیاری فیلم های باربیط و بی ربط این سینما سرایت کرده، در مورد پایان های معلق، گمان نمی کنم بتوان آن را فقط برآمده از اثرات «درباره الی...» و «جدایی نادر از سیمین» دانست. این تلقی که پایان معلق را نه متناسب با اجزا و مسیر و روند و جنس دارم، بلکه برخاسته از تصمیم و سلیقه سازندگان فیلم بدانیم، قدمتی بیش از اینها دارد و به زمانی بر می گردد که سینماگران ایرانی در بند مشق نویسی از روی دست دیگر کارگردان تحسین شده بین المللی این سینما یعنی عباس کیارستمی بودند.

ماجرای این است که وقتی درام آن موقع مدرن و امروز کلاسیک شده تنسی ویلیامز تمام تنش ها و کشمکش های میان شخصیت ها را به فرجامی می رساند تا بستر تحلیل روانشناسانه اش را فراهم کند، نمی شود هر چهار شخصیت را صد در صد بی مأوا و نافرجام، رها کرد و درام را به جای بستن، باز گذاشت. وقتی شخصیتی اساساً برای یافتن کسی دیگر، راهی سفری می شود، نمی توان مراحل جست و جوی او را به کلی بی اهمیت

جلوه داد و درام را طوری به پایان برد که انگار از آن سفر هیچ تأثیری در او و دورن و بیرونش به جای نمانده است. و وقتی تمام گره افکنی های سیر یک داستان برای ایجاد تعلیق در تماشاگر پدید آمده اند، نباید این تعلیق را بدون رسیدن به هیچ سرانجامی، پوچ و عبث و باطل رها یا به تعبیر عامیانه گویاتر، «ول» کرد. بدیهی است که این بحث اینجا در حد اشاره ای مطرح شده و بعدتر با دستیابی به برآیندی از تمام فیلم ها، به تحلیل مفصل تر این معضل نه چندان تازه پرداخت.